

چین و جهان سوم

«موسسه پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی» اخیراً کتابی زیرعنوان «پژوهشی پیرامون سیاست خارجی چین» منتشر کرده است، که مانند سایر تشریحات این موسسه جامع و خواندنی و قابل استفاده است. نویسنده کتاب همکار گرامی ما آقای دکتر نادر انصار است که خوانندگان مسائل جهان با نوشته‌های ایشان کم و بیش آشنا هستند. در صفحات آینه فصلی از این کتاب که به روابط چین با کشورهای جهان سوم اختصاص یافته از نظر خوانندگان خواهد گذشت. یا این توضیح که به علت کثرت زیرنویس‌ها، فقط به نقل بعضی از آنها اکتفا شده است.

تصور و نگرش چین از موقعیت و مکان خویش در جامعه بین‌المللی بعنوان کشوری از جهان سوم که با تسلط قدرتهای بزرگ بر کشورهای در حال توسعه‌ی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین معاندت و مخالفت می‌ورزد عامل و عنصر مهم و تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی چین در برابر کشورهای نظیر ایران می‌باشد.

بخش نخست: گسترش استراتژی چین در جهان سوم

از جمله مهمترین تحولات و دگرگونی‌های خطیری که در سیاست خارجی چین در طی پنج سال گذشته رخ داده است، میتوان از آغاز سیاست جلب دوستی و نزدیکی با کشورهای غیر کمونیست (و ضد کمونیست) جهان سوم و نیز هدایت آنها بسوی موقعیت و پایگاه چین در برابر دشمنانش بخصوص اتحاد شوروی، یاد کرد. در طی سالهایی که کمونیسم چین تکوین مییافت، این کشور با روش باصطلاح راه‌میانه یا راه سوم یعنی عدم تعهد در سیستم بین‌المللی بشدت مخالفت می‌ورزید. بعبارت دیگر (در آن سالها) برای رهبران چین کلیه‌ی ملل جهان متعلق به یکی از اردوگاهها یعنی «امپریالیسم» و «سوسیالیسم» بودند. لیکن در اوائل دهه‌ی ۵۰، چین متوجه آرزوها و خواسته‌های کشورهای نوظاسته و نواستقلال آسیا و آفریقا گردید، که مصمم بودند بطور مسالمت‌جویانه در یک قالب و چهارچوب عدم تعهد با اردوگاههای سوسیالیست و کاپیتالیست همزیستی کنند. در ژوئن ۱۹۵۴ نخست وزیر وقت چین چوئن‌لای در طی دیداری از هند، برای نخستین بار اشتیاق چین را برای بوقراری روابط با ملل غیر متعهد بر مبنای «پنج اصل همزیستی» ابراز نمود. (۱) سیاست اخیر توسط چوئن‌لای

۱- اصول فوق‌الذکر بشرح ذیل می‌باشند: الف- احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی یکدیگر. ب- عدم تجاوز. پ- عدم مداخله در امور یکدیگر. ت- برابری و رعایت‌متامع متقابل. ث- همزیستی مسالمت‌آمیز.

در سال ۱۹۵۵ در کنفرانس ملل آسیا و آفریقا در باندونگ با دامنه‌ی بیشتری بسط و گسترش یافت. چون لای طی نطق خود در این کنفرانس گفت:

«باید اذعان کرده و بپذیریم که در بین کشورهای آسیائی و آفریقائی ایدئولوژیها و نظامهای سیاسی مختلف و گوناگون وجود دارد. لیکن مطلب اخیر مانع از آن نمیشود که در جستجوی زمینه‌های مشترک همکاری نبوده و متحد نشویم ... بر مبنای پیوستگی و حمایت کامل از پنج اصل همزیستی اکنون آماده‌ایم که روابط متعارف و عادی با کلیه ملل آسیا و آفریقا، و بعبارتی با کلیه کشورهای دنیا، و در درجه نخست با کشورهای همسایه برقرار نمایم ...»

بطور کلی، این اصطلاح «روح باندونگ» در سالهای اخیر سنگ بنای سیاست خارجی چین در قبال جهان سوم بوده است زیرا چنینها معتقدند که روابط مودت‌آمیز آنها با کشورهای جهان سوم، به‌دفعه‌های با اصطلاح «امپریالیستی» لطمه میزند. پیش از جدائی و اختلافات بین چین و شوروی، اردوگاه امپریالیست عبارت بود از غرب و کشورهای که روابط دوستانه‌ای با آن داشتند. لیکن امروزه چین دیگر معتقد به تضاد و تناقض اساسی در سیستم بین‌المللی، بین غرب و بلوک سوسیالیست نمیباشد. بعبارت دیگر، بنظر چینها، اتحاد شوروی و ایالات متحده طیف سیاسی و فلسفی متفاوتی را ایجاد نمیکنند. در حقیقت امر، از نظر آنها، يك تناقض و تضاد اساسی، بین «امپریالیزم» و ابر قدرت (بخصوص اتحاد شوروی) از یکطرف و جهان سوم از طرف دیگر موجود است. چهارچوب عقیدتی و تصورات چین از تقسیم ملل در نظام بین‌المللی کنونی در نطق معاون نخست‌وزیر چین «تنگ شیائوپینگ»، در سال ۱۹۷۴ در اجلاس سازمان ملل ویژه توسعه و مواد خام، بروشنی منعکس است:

«جهان کنونی در حقیقت امر از سه جزء یا سه دنیای مختلف تشکیل شده است. این سه قسمت باهم در ارتباط و نیز تناقض بسر میبرند. اتحاد شوروی و ایالات متحده جهان اول را تشکیل میدهند. کشورهای در حال توسعه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و سایر نقاط در جهان سومند. کشورهای توسعه یافته بین آن دو جهان قرار داشته و جهانی دوم را تشکیل میدهند ... چین متعلق به جهان سوم است ...»

بخش دوم: مفهوم جهان سوم از نظر چین

برای چینها اصطلاح جهان سوم، در این برهه‌ی زمانی مورد بحث، بجای اینکه جنبه فرهنگی، اقتصادی، نژادی یا سیاسی داشته باشد جنبه «رفتاری» دارد. بدین معنی که کلیه ملل با استثنای ابر قدرتها و کشورهای جهان دوم (یا کشورهای ناحیه میانه) نظیر کانادا، ژاپن و کشورهای اروپای غربی را میتوان در مقوله‌ی جهان سوم جای داد، مشروط به اینکه در سیاست خارجی استقلال کامل داشته و با ابر قدرتی که در مجاورت آن قرار گرفته است به ستیز برخیزد. در

این مورد ایران نمونه مطلوبی است. علی‌رغم رشد اقتصادی کشور و سطح نسبتاً بالای تولید ناخالص ملی سرانه، از نظر چینیه‌ها ایران صرفاً بدلیل اینکه در سالهای اخیر سیاست مستقلی داشته است، يك کشور در حال توسعه جهان سوم تلقی می‌شود.

چینیها معتقدند از آنرو که ایران بصورت رهبری در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) تجلی کرده و بعنوان عامل عمده‌ای در خاتمه دادن انحصار غرب بر قیمت و طرفدار جدی يك نظم نوین اقتصادی جلوه‌گر شده، نمونه مطلوبی را برای همکاری ایجاد نموده است. نظر باینکه اوپک از نظر چینیه‌ها بمعنی مدل فوق‌العاده ثمربخش و مفیدی است که از طریق آن کشورهای جهان سوم فراگرد توزیع مجدد درآمد بین نواحی توسعه یافته و در حال توسعه را بکار می‌برند صحت مطالب فوق آشکار میگردد. موقعیت ایران در زمینه سیاستهای مالی و تجاری در مقابل جهان توسعه یافته، میتواند بصورت يك نقطه شروع و چهارچوب مشترك عمل کند و از آن طریق چین و ایران احتمال می‌رود زمینه‌های مشترکی برای مذاکرات آتی، در جهت بهبود روابط متقابلشان بیابند.

بخش سوم - تحولات و تغییرات حاصل در مناسبات چین با احزاب و نهضتها

و حکومتهای جهان سوم

از جمله نخستین نتایجی که میتوان بعنوان حاصل تجدید و گسترش روابط چین با کشورهای در حال توسعه نام برد، ایجاد سازمانی بود تحت عنوان «سازمان وحدت خلقهای افریقا و آسیا» این سازمان نتیجه کنفرانسی بود که در خلال ۲۶ دسامبر ۱۹۵۷ تا ۳ ژانویه ۱۹۵۸ در قاهره تشکیل شد.

در کنفرانسهای بعدی در خلال سالهای ۶۷ - ۱۹۶۵ چین تمام کوشش خود را در جهت تقویت همبستگی اخیر مبذول داشت، لیکن به دلایلی که در صفحات آتی ذکر خواهد شد، با موفقیت قرین نگرديده و با نتایج رضایت بخش همراه نشد. مارشال لین بیائو در کتابی تحت عنوان «پای برجا باد پیروزی جنگ خلقها» به همبستگی طبیعی خلقها و کشورهای جهان سوم، با الهام از نظرات مائو اشاره میکند، بدین ترتیب که جهان را بدو قسمت تقسیم مینماید:

۱- روستاهای جهان، که عبارت از کشورهای در حال توسعه و عقب مانده است.

۲- شهرهای جهان، که عبارت از کشورهای صنعتی و توسعه یافته می‌باشند.

بطور کلی روستاهای جهان باید شهرها را در میان گرفته و در خود حل کنند و در این منازعه چین نقش رهبری را در دست گرفته و در پیشاپیش این منازعه گام بر خواهد داشت.

در جهت اجرای سیاست فوق چین از نهضتهای آزادی بخش و نیروهای که بر ضد کشورهای مختلف می‌جنگند، حمایت میکرد.

چین در فاصله سالهای ۶۷ - ۱۹۶۶ با وجود ظهور اولین نشانه‌های شکست سیاست اخیر، خط مشی طرفدارای از گروههای افراطی در کشورهای جهان سوم را تشدید نمود. این دوره بنام دوره «دیپلماسی گارد سرخ» نامیده می‌شود

هدف این بود که، انقلاب فرهنگی با ابعاد جهانی، گسترش یابد. لیکن با عکس‌العمل شدید کشورهای جهان سوم، بخصوص هند، کامبوج، برمه و نپال روبرو شد. سیاست خارجی چین با تضاد و تناقضی همراه گردید. خلاصه در خلال سالهای ۶۹ - ۱۹۶۷ چین خود را منزوی و جدا از سایر کشورها احساس میکرد بدین معنی که با توجه به اینکه هر روز از اردوگاه سوسیالیسم فاصله‌ی بیشتر میگرفت نتایج لازم را هم از نزدیکی به کشورهای در حال توسعه کسب ننمود.

چین با توجه به منافع و روابط موجود، کشورهای در حال توسعه را به چند دسته تقسیم مینماید:

گروه اول - کشورهایانی که روابط حسنه با چین داشتند، نظیر پاکستان، نپال، کامبوج، سیلان (سریلانکا)، افغانستان، تانزانیا، زامبیا، گینه و کنگو. با توجه به روح و محتوای اعلامیه رعایت اصول همزیستی مسالمت آمیز، از نهضتها و گروههای انقلابی در کشورهای فوق حمایت نمیکرد تا به تفاهم فیما بین لطمه‌ای وارد نشود.

گروه دوم - کشورهایانی که روابط محدود ولی نسبتا دوستانه‌ای با چین داشتند مانند کشورهای عربی، کنیا و مالی. سیاست چین در قبال گروه اخیر متوجه ایجاد اختلاف و تفرقه و حمایت از جنگ داخلی نبود. لیکن در صورتیکه اختلاف و جنگی در میگرفت از شورشهایی که با هدفهای رهبران چین هماهنگ بود، حمایت میکرد. برای نمونه چین از تجزیه طلبان بیافرا، پشتیبانی نمود.

گروه سوم - کشورهای دشمن چین. در بعضی از کشورها چین عملا و بطور جدی از شورشهایی که بر ضد حکومت مرکزی صورت میگرفت، از طرق مختلف حمایت مینمود

در اواخر ۱۹۷۰ و اوائل ۱۹۷۱ تحولات جدیدی در سیاست خارجی چین نسبت به کشورهای جهان سوم، اتفاق افتاد. محرک این تغییر نزدیک شدن چین و آمریکا و تمایل آمریکا برای ایجاد مثلثی از سه قدرت آمریکا، چین و شوروی در جهت کاهش نفوذ شوروی است. صفات ممیزه و خصایص این تغییر سیاست بین‌المللی و تشکیل دنیای سه قطبی عبارتند از:

- ۱- توجه بیشتر چین به روابط بین دولتهای جهان سوم و کاهش و تقلیل حمایت آن از گروههای مخالف و انقلابی که بر علیه دولتهای خود می‌جنگند.
- ۲- چین از عنوان کشور جهان سوم بجای کشور سوسیالیست استفاده نمود. برخلاف سالهای قبل تاکید بر سوسیالیسم را کاهش داد و بیشتر بنام

کشور جهان سوم بامسائل روبرو میشد.

۳- با سیاست اتحاد شوروی در جهان سوم مبارزه میکرد.

۴- چین از سیاست آمریکا در جهان سوم بعنوان يك عامل مؤثر در برابر اتحاد شوروی حمایت نمود. در نتیجه، در برنامه سیاست خارجی چین در سایر کشورها تحولات دیگری رخ داد.

جنگهای خلقی (توده‌ای) از فرهنگ سیاسی چین تقریباً کنار گذاشته شد، برای مثال، باکشورهائی که قبلاً فاشیست یا عامل دست امپریالیسم و غیره مینامید، روابط درستانه برقرار کرده وحتی اقدام به اعطای کمکهای مختلف به گروهی از کشورها نظیر برزیل، مالزی و شیلی و ژنیر نمود.

قسمت نخست: چین و آفریقا

الف - تحولات و تغییرات حاصل در روابط چین در آفریقا

سیاست چین در قاره آفریقا را میتوانیم به چهار مرحله مشخص تقسیم

نمائیم:

مرحله اول ۱۹۵۸ - ۱۹۴۹ - در طی این مدت دامنه‌ی علائق و دلبستگی چین در آفریقا بسیار محدود بود، زیرا در طی مدت اخیر چین به مسائل داخلی خود، توجه بیشتری میندول میداشت، از جانب دیگر توازن توا در صحنه بین‌المللی شرایط گسترش فعالیت‌های چین در آفریقا را فراهم نکرده بود، بعد از کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ چین فعالیت خود را گسترش داده و کوشش نمود که به آفریقا نزدیکتر شود. در فاصله ۵۹ - ۱۹۵۶ نخستین روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای آفریقائی نظیر سودان، مراکش، گینه، غنا، مالی و جبهه آزادی بخش ملی الجزایر برقرار نمود.

مرحله دوم: ۱۹۶۴ - ۱۹۵۹ - در طی دوره اخیر چین به کشورهای آفریقائی

نزدیک تر شد، و ضمناً عوامل دیگری را نیز در ارزیابی خود وارد کرد. برای مثال چینیه از همبستگی کلیه نژادهای غیر سفید بر علیه سفیدها (مانند اتحاد شوروی) جانبداری میکردند و بر تقسیم جهان به دو قسمت فقیر و غنی اشاره کرده و بر اشتراك و مشابهت چین و جهان سوم در دو موضوع اخیر، تاکید و توجه مینمودند چون لای در خلال دسامبر ۱۹۶۳ تا فوریه ۱۹۶۴ از ده کشور آفریقائی بازدید بعمل آورد. در طی ملاقاتهای اخیر چون لای به رهبران آفریقا قول داد که به نهضت‌های آزادی بخش آفریقا کمک مینماید. لیکن از مجموعه‌ی مراودات و روابط نتیجه مطلوب حاصل نگردید. و بالعکس بواسطه تاکید و حمایت وسیع رهبران چین از سیاستهای انقلابی و احیانا حمایت از گروههایی که داعیه تجزیه طلبی داشتند موجبات وحشت و نگرانی بسیاری از رهبران آفریقائی فراهم گردید، حتی کشورهائی که از سیاست چین تمجید و ستایش مینمودند در کلیه موارد و جوانب با چهارچوب سیاست خارجی چین توافق نداشتند. برای مثال سکوتوره با سیاست چین در برابر هند، و نگرومه با سیاست چین در مورد پیمان

عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای بشدت مخالفت میورزیدند.

مرحله سوم: ۶۹ - ۱۹۶۵ - طی دوره اخیر دامنه علائق و دل‌بستگی چین در آفریقا که همزمان با کاهش فعالیت‌های آن است، محدود میشود. دلایلی که میتوان برای توجیه گرایش اخیر ذکر کرد عبارتند از:

الف: ایجاد انقلاب فرهنگی و گسترش آن در همه‌ی ایعاد کشور.

ب: اقدام به تبلیغات و فعالیت‌های نامناسب. برای مثال عکسپاشی از که کارگران چگونه کتابهای مائو را مورد مطالعه قرار میدهند، مطالب اخیر که چاپ میشود. و بجای اینکه نمایشگر پیشرفته‌های کشور مالی باشد، نشان میدهد که کارگران چگونه کتابهای مائو را مورد مطالعه قرار میدهند، مطالب اخیر که جنبه نمایشی داشت، موجب برافروختن خشم آفریقائی‌ها گردید و این تصور بوجود آمد که چین خیال غلبه بر آفریقا را دارد و در فکر کمک به آنها نیست.

درسال ۱۹۶۵ بروندی، و درسال ۱۹۶۶ داهومی و جمهوری آفریقای مرکزی با چین قطع رابطه کردند. بعد از سقوط نکرومه درسال ۱۹۶۶ کارشناسان چین از غنا اخراج شدند. در نوامبر ۱۹۶۸ «مدی بوکیتا» رئیس جمهوری مالی که طرفدار چین بود با کودتایی از کار برکنار شد. تنها موفقیت عمده چین در آفریقا امضاء قرارداد ایجاد راه‌آهن تانزانیا - زامبیا بود. این راه‌آهن ۱۸۰۰ کیلومتر است و معادن مس زامبیا را به بندر دارالسلام پایتخت تانزانیا وصل میکند.

وام ۴۰۰ میلیون دلاری چین برای ساختن راه‌آهن که قسمتی از آن به تانزانیا ونیمی دیگر به زامبیا اعطاء شد بدون بهره بوده و مدت پرداخت آن سی سال میباشد که از سال ۱۹۸۳ مهلت بازپرداخت آن فرامیرسد.

مرحله چهارم: از ۱۹۷۰ - از اوائل ۱۹۷۰ تا زمان حال اختلافات آشکار ایدئولوژیک موجود در سیستم اجتماعی چین و کشورهای آفریقا مانع از نزدیکی روابط آنها نگردیده است.

الف: درسال ۱۹۷۱ هایلانسی امپراتور سابق اتیوپی به چین مسافرت کرده و یک وام بدون بهره به مبلغ ۸۰ میلیون دلار اخذ نمود. در همان زمان چین کمک خود به نهضت استقلال طلبان اویتزه را که بر ضد حکومت مرکزی مبارزه میکرد، قطع نمود.

ب: درسال ۱۹۷۲ ژنرال زئیر رابطه‌اش را با تایوان قطع نمود و وامی به مبلغ یکصد میلیون دلار دریافت کرد.

پ: چین وام‌هایی به کشورهای آفریقای شمالی نظیر مراکش و تونس برای مقابله با گسترش نیروی دریائی شوروی در دریای مدیترانه و خرید اسلحه اعطاء نمود.

ت: در ماه ۱۹۷۷ بدنبال اخراج ۹۰ نفر از کارشناسان شوروی از سودان، اتحاد شوروی سفیر خود در سودان را فرا خواند. متعاقب آن جعفر نمیری به چین مسافرت کرد، و مورد استقبال گرم رهبران چین قرار گرفت. وی در حالیکه

بر نقاط اشتراك خود با رهبران چین تاكيد مینمود به شدیدترین وجهی به سیاست شوروی در آفریقا حمله کرد.

ب: روابط چین با گروهی از نهضت‌ها، جنبشها و احزاب آفریقا

اصولا چین در میان نهضت‌ها و گروه‌های انقلابی آفریقا از پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیست و نفوذ آن در میان کشورهای اخیر روز بروز کاهش یافته است در اینجا به بررسی مریک می‌پردازیم:

۱- چین در آنگولا از گروه «فلا» که از خط مشی کشورهای غربی پیروی میکرد حمایت بعمل آورد لیکن «مپلا» پیروزشد و لذا نفوذ آن در آنگولا کاهش یافت.

۲- در موزامبیک تا ژوئن ۱۹۶۲ دو گروه انقلابی فعالیت میکردند که عبارتند از: الف: اتحادیه ملی آفریقائی موزامبیک ب: اتحادیه ملی دمکراتیک موزامبیک. لیکن در سال اخیر دو گروه فوق بصورت جنبه واحدی بنام «فره لیمو» درهم ادغام شده و رهبری آنها مان‌دلین و ماشل بترتیب بعهده گرفتند. همزمان با تشکیل نهضت اخیر جنبش دیگری بنام «کرمو» فعالیت میکرد، که مورد پشتیبانی چین بود، لیکن گروه اخیر نفوذ و قدرت خیلی در موزامبیک داشت و در حقیقت يك جنبش مرده تلقی میشود. پس از استقلال نفوذ چین در موزامبیک روز بروز کاهش یافت. کمکهای چین به موزامبیک نسبت به کمکهای شوروی بسیار محدود میباشد. موزامبیک بطور روزافزونی به اتحاد شوروی نزدیک شده است.

۳- در آفریقای جنوبی دو جنبش و نهضت فعالیت دارند که عبارتند از: الف: کنگره ملی آفریقا که مورد حمایت حزب مخفی کمونیست میباشد، حزب کمونیست از مشی مسکو چابنداری مینماید.

ب: کنگره پان آفریکن که از مشی چین چابنداری میکند لیکن این جنبش از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیست. و بطور کلی در آفریقای جنوبی نیز سیاست و مشی چین طرفداران زیادی ندارد.

۴- در نامیبیا چند جنبش فعالیت دارند که عبارتند از:

الف: اتحادیه آفریقای جنوب غربی. چین در این نهضت نفوذ زیادی دارد لیکن دایره عمل و قدرت جنبش اخیر بین مردم، قابل ملاحظه نیست.

ب: قدرت واهرم واقعی وفعال در پهنه نامیبیا جنبش «سواپو» میباشد، جنبش اخیر دارای دایره عمل وسیعی بین مردم است لیکن چین در آن نفوذ چشمگیری نداشته، برعکس کمکهای فراوانی از اتحاد شوروی دریافت میدهد.

۵- در رودزیا نیز چند جنبش در کنار هم فعالیت مینمایند بقرار ذیل:

الف - اتحادیه ملی آفریقائی «زیمبابوی» که چین از آن چابنداری مینماید، ب - اتحاد خلق آفریقائی زیمبابوی که بصورت «جنبه وطن پرستان» درآمده و رهبری آنرا «رابرت - موگابه» و «جاشوا - نکومو» بعهده دارند. نهضت

اخیر قوی‌ترین جنبش رودزیا بوده و از مشی‌شوروی طرفداری میکند و در کنفرانس ژنو رهبران این نهضت نماینده‌ی سیاهان رودزیا هستند.

پان‌شورای ملی آفریقا که رهبری آن بعهده «ابل - موزووا» میباشد. نهضت اخیر گرایش و روابط نزدیکی مانند دو نهضت دیگر با سایر قدرتهای بزرگ ندارد.

قسمت دوم: چین و خاورمیانه عربی

الف - تحولات سیاسی

تحولاتی که در سیاست خارجی چین بروز کرد، در خاورمیانه نیز متجلی شد. نهضت فلسطین از ابتدا مورد حمایت چین بود لیکن کمکهای قابل ملاحظه‌ای از کشور اخیر دریافت ننمود، بخصوص در سالهای اخیر میزان کمکها سیر نزولی یافته است.

چین در تعقیب سیاست کلی خود مبنی بر حمایت از کشورهایی که با شوروی مخالفت می‌ورزند و یا دوستان شوروی که احيانا از آن فاصله میگیرند، مصر را تشویق به انقضای عهدنامه مودت با شوروی و اخراج متخصصین کشور اخیر نمود.

علاقه و تمایل چین به خاورمیانه بتدریج در سال ۱۹۵۵ آغاز شد. در سال اخیر متعاقب ملاقات چوئن‌لای و ناصر روابط دوستانه آنها گسترش یافت، در ماه مه ۱۹۵۶ مصر اولین کشور عربی بود که چین را به رسمیت شناخت، سوریه و یمن شمالی نیز به تبع آن چین را برسمیت شناختند. (۱)

در طی دودهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ چین کوشش نمود که روابط خود با کشورهای عربی را از طریق «سازمان وحدت خلقهای آسیا و آفریقا» بهبود بخشد و گسترش دهد لیکن علی‌رغم مستاعی چین، روابط دو جانبه توسعه زیادی نیافت و ناصر بدلیلی به اتحاد شوروی نزدیک شد. (۲)

بطور کلی چین با کشورهای عربی که باصطلاح «پیشرو» مینامید تا سال ۱۹۷۰ روابط دوستانه برقرار ساخت، گروهی از آنها عبارتند از: عراق در سال ۱۹۵۸، مراکش ۱۹۵۸، الجزایر ۱۹۶۲، تونس ۱۹۶۴ و یمن جنوبی ۱۹۶۸.

بدنبال تغییرات جدید در سیاست خارجی، چین در سال ۱۹۷۱ با کویت، لبنان و لیبی و در آوزیل ۱۹۷۷ با اردن، روابط سیاسی برقرار مینماید. معذالک

۱- در حقیقت اولین کشور خاورمیانه که چین را برسمیت شناخت اسرائیل بود.

۲- سازمان وحدت خلقهای آسیا و آفریقا که در صفحات قبل ذکر شد، يك سازمان پیشرو کمونیستی است که مورد حمایت و تأیید شوروی صلح جهانی بوده و هدف آن تجهیز گروههای مسلح و بیطرف در جهان سوم میباشد. ستاد آن در قاهره قرار گرفت از طریق کنفرانسهای جهت وحدت خلقهای آسیا و آفریقا در مناطق ذیل برگزار شد: کوناگری ۱۹۶۰، بیروت ۱۹۶۰، باندونگ ۱۹۶۱، مئی ۱۹۶۳، الجزایر ۱۹۶۴ و یتدهیا ۱۹۶۵. فعالیتهای سازمان اخیر با مجادلات و اختلافات چین و شوروی مغلل شد. سازمان اخیر باوجود اینکه رسماً منحل نشده فعالیت زیادی ندارد.

از مهمترین کشورهای خاورمیانه یعنی عربستان، هنوز چین را برشمیت نماندند.

چین اولین کشور غیر عرب است که فلسطینیها را بیش از آنکه بطور وسیع در جهان شناخته شوند، مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد. نیروهای الفتح تا سال ۱۹۶۵ که اولین حمله خود را بر علیه اسرائیل ترتیب دادند در چین تعلیم می یافتند. وقتی که سازمان آزادیبخش فلسطین در سال ۱۹۶۴ تشکیل شد، چین با جدیت از آن جانبداری میکرد. نخستین رهبر آن احمد شقیری در سال ۱۹۶۵ به چین مسافرت نموده و چینیهها مشایه رهبر یک کشور مستقل از وی پذیرائی کردند. این کشور قول داد که بسرعت کمکهای نظامی در اختیار سازمان آزادیبخش فلسطین گذاشته دورههای تعلیماتی افراد آنرا گسترش دهد. در حقیقت امر چین بزرگترین تامین کننده اسلحه (باستثنای کشورهای عربی) برای سازمان آزادیبخش فلسطین بود. با توجه به کمکهای اخیر که تا سال ۱۹۷۱ داده یافت رهبران نهضت آزادیبخش از چین قدردانی مینمودند.

در طی مسافرت شقیری به چین، چون لای خطاب به وی اظهار داشت که اتحاد شوروی هیچگونه باری و کمک موثری به جنبش فلسطین نخواهد نمود. پیشبینی وی تا سال ۱۹۶۶ تحقق یافت، لیکن پس از جنگ اعزاب و اسرائیل (۱۹۶۷)، در اثر مساعی ناصر گامهای نخستین در راه ایجاد رابطه با مسکو، برداشته شد. روابط جدید تا سال ۱۹۷۴ جنبه غیر رسمی داشت لیکن در سال اخیر با دعوت عرفات به اتحاد شوروی، روابط دو جانبه جنبه رسمی یافت.

با وجود این حمایت لفظی و زبانی چین از سازمان آزادیبخش فلسطین ادامه یافت و رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین به چین مسافرت می نمودند. چینیهها معتقد بودند که نزدیکی سازمان اخیر به اتحاد شوروی بدلیل اوضاع خاص خاورمیانه است و در غیر اینصورت آنها به شوروی گرایش نداشته و طرفدار آن نیستند. بطور کلی باید اشاره نمود که بعد از سال ۱۹۷۴ کمکهای چین به سازمان فوق الذکر کاهش بسیار یافت.

از جمله دلایل چین (در مورد عدم افزایش حمایت مادی) بر این مناسبت که کشور اخیر معتقد به خود بسنده بودن نهضتها است. بنحوی که هر کشور و نهضتی با توجه به وسایل و مقدرات باید فعالیتهای خود را برنامه ریزی کرده و متکی بخود باشد و بطور کورکورانه از خط مشی مارکسیست - لنینیستی جانبداری ننماید، از اینرو کمکهای خود را محدود به تعلیمات نظامی و سلاحهای سبک میکند، چینیهها ادعا مینمایند که در صورت انکاء زیاد هنگامیکه کمکهای خارجی قطع شود، سازمان متلاشی میگردد.

ب - روابط تجاری و اقتصادی

از سال ۱۹۵۳ خاورمیانه ۱۳ درصد از کمکهای خارجی چین را جذب کرده است. تا سال ۱۹۷۱ یمن جنوبی ۱۱ درصد، الجزایر ۲ درصد و مصر ۲۳

درجه از کمکهای خارجی آنرا بخود اختصاص داده بودند.

روابط تجاری چین بیشتر با ژاپن، هنگ کنگ، کانادا، آلمان غربی و به میزان محدود با آمریکا میباشد و روابط تجاری با خاورمیانه اهمیت زیادی نداشته است. با وجود آن روابط تجاری با گروهی از کشورهای خاورمیانه بطور نسبی گسترش یافته است.

مناقض کودتای نافرجام سودان ژوئیه ۱۹۷۱، چین تبدیل به بزرگترین خریدار پنبه سودان شد. وابستگی اتحاد شوروی به کودتای چپ گرایان، موجب بروز تغییرات اساسی در سیاست خارجی سودان گردید. علاوه بر اینکه سودان به کشورهای غربی نزدیک شد، این کشور يك موافقت نامه اقتصادی در دسامبر ۱۹۷۱ با چین امضا نمود.

کویت بزرگترین فروشنده کودبه چین بوده و با یمن جنوبی و شمالی نیز روابط تجاری دارد. مبادلات تجاریش با ایران در سال ۱۹۷۵ به ۶۰ میلیون دلار بالغ گردیده است.

لیکن از نظر اقتصادی، خاورمیانه بدلایلی، مکان و موقعیت مهم و ممتازی را در چشم انداز چینبها اشغال نموده است. چین اصولاً جامعه ای خود بستنده است، برای مثال از نظر نفت نیازی بخارج ندارد، و حتی از نظر استراتژیک نیز برای خاورمیانه اهمیت زیادی قائل نیست، استثناء موجود برآن عبارت از مبارزه بانقوذ شوروی در خاورمیانه میباشد.

قسمت سوم: چین و آمریکای لاتین

مرحله نخست ۱۹۵۷ - ۱۹۴۹، آمریکای لاتین نقش فعالی در دیپلماسی چین نداشت.

مرحله دوم - ۱۹۶۳ - ۱۹۵۸، انقلاب کوبا تحقق یافت لیکن چون احزاب کمونیست طرفدار شوروی بودند، سعی چین با موفقیت همراه نبود.

مرحله سوم - ۱۹۶۹ - ۱۹۶۳، این مرحله مصادف است با انشعاب گروهی از احزاب کمونیست آمریکای لاتین. در این دوره چین نگرش نزدیکی را بصورت عاملی در جهت گسترش روابط با کشورهای آمریکای لاتین درازیاپی خود وارد میکند.

مرحله چهارم - از ۱۹۷۱ کمک و حمایت چین از انقلابیون قطع شد و پیروی از سیاست همزیستی نسالت آمیز آغاز گردید.

مراحل فوق را با توضیحات بیشتری مورد بررسی قرار میدهم:

مرحله اول: ۵۷ - ۱۹۴۹ - این دوره همزمان است با اوج جنگ سرد،

آمریکا در طی این دوره آمریکای لاتین را منطقه نفوذ خود میدانده و فعالیت سایر قدرتها را خطری برای منافع وامنیت خود تلقی میکنند. این مرحله همزمان با مشکلات داخلی چین است. کشورهای آمریکای لاتین دخالت سازمان ملل و آمریکا را در جنگ گره تائید کردند و تحریم سیاسی و اقتصادی چین را مورد

حمایت خود قرار دادند برای مثال کلمبیا يك واحد نظامی برای یاری نیروهای آمریکائی به کره گسیل داشت.

نمایندگیهای تجاری و سیاسی تایوان در طی دوره اخیر کوشش خود را متوجه مسدود کردن نفوذ چین از طریق تبلیغات در بین مهاجران چینی در آمریکای لاتین مینمودند. لیکن تعداد مهاجران چینی در آمریکای لاتین که حدود ۱۲۰ هزار نفر برآورد شده است با توجه به ۱۴ تا ۱۵ میلیون مهاجر چینی رقم قابل ملاحظه‌ای را تشکیل نمیداد. پراکندگی و گسترش چینیها در آمریکای لاتین بصورت غیر یکنواخت صورت گرفته است.

با وجود اینکه رابطه آمریکای لاتین و چپ‌گرایان جنبه محدودی داشت، لیکن چپ‌گرایان موجب شدند که دولتهایشان انجمنهای دوستی چین و آمریکای لاتین برقرار کنند. نخستین تماس چینیها با نویسندگان و روشنفکران و هنرمندان که عضو سازمانهای دولتی و احزاب کمونیست بودند، در سال ۱۹۵۵ صورت گرفت.

در طی سالهای ۵۷ - ۱۹۵۶ بدنبال تشکیل بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی و بروز اختلافات ایدئولوژیک چین و شوروی، چین فعالیت خویش در آمریکای لاتین را از طریق مدارس و سازمانهای غیر رسمی گسترش داد.

مرحله دوم: سالهای ۱۹۶۳ - ۱۹۵۸ - دوره اخیر مصادف است با گسترش نفوذ چین در بین کشورهای جهان سوم و آمریکای لاتین. مهمترین ویژگی سیاست خارجی چین در این دوره در آمریکای لاتین بشرح ذیل است:

- الف- تشدید تبلیغات از طریق رادیو و نشریات
- ب- گسترش تماسها، روابط و مبادلات متقابل
- پ- برقراری روابط اقتصادی و تجاری با دولتها
- ت- گسترش عملیات گروههای طرفدار چین در احزاب کمونیست آمریکای لاتین

ث- استفاده از انقلاب کوبا و سعی در نفوذ در آن و نیز در شعار جنبشهای انقلابی در آمریکای لاتین

از نظر چینیها تبلیغات سیاسی و فعالیتهای اقداماتی کلاز طریق وسایل ارتباط جمعی صورت می‌گرفت از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بود. برای مثال دونشریه چینی بزبان اسپانیولی و یک نشریه از سال ۱۹۶۳ بزبان پرتغالی چاپ و توزیع میگردد.

محتوای کوششها و تبلیغات در ابتدا متوجه توجیه کردن غلظ روی کار آمدن و بقدرت رسیدن کمونیستهای چین و چگونگی فعالیت آنها برای ساختن این کشور براساس برداشت و ایدئولوژی جدید میباشد. لیکن فعالیتهای مورد بحث بتدریج مسیر خود را عوض کرده و متوجه همبستگی نژادی و اقتصادی بین مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین گردید.

مجامع دوستی چین و کشورهای آمریکائی توسعه پیدا کرده و مراکز جدید در آرژانتین، بولیوی، کلمبیا و اوروگوئه برقرار شده. مراکز جدید دیگری بنام انجمن دوستی چین و آمریکای لاتین به ریاست «جو-تو-نان» ایجاد شد که توسط «جوئن لای» افتتاح گردید. مطالب اخیر نمایشگر اهمیت آمریکای لاتین در سیاست خارجی چین است.

دید و بازدیدهای متقابلی توسط مسئولان و گروههای فرهنگی چین و آمریکای لاتین بعمل آمد. برای مثال رئیس جمهور سابق مکزیک لازرو کاردناس و معاون رئیس جمهور برزیل جانوگولارت و اعضای پارلمان و انجمن دوستی چین و آمریکای لاتین از چین بازدید کرده، و گروههای ورزشی و هنری از چین به آمریکای لاتین گسیل شدند. در سال ۱۹۵۸ قریب ۳۷ گروه و در سال ۱۹۶۰ حدود ۱۶۰ گروه فرهنگی از چین بازدید نمودند.

روابط اقتصادی نیز در طی دوره اخیر بطور نسبی گسترش یافت، برای مثال متعاقب سفر کاردناس رئیس جمهور مکزیک در اکتبر ۱۹۶۰ نخستین موافقتنامه اقتصادی بین مکزیک و چین در سال ۱۹۶۱ چین و آرژانتین در سال ۱۹۶۲ به امضاء رسید. در سال ۱۹۶۱ موافقتنامههای تجاری با شیلی و برزیل منعقد شد.

لیکن بطور کلی روابط چین و کشورهای آمریکای لاتین توسعه و گسترش زیادی نیافت.

در طی مرحله دوم، چین فعالیت خود را متوجه احزاب کمونیست نمود. بدنبال کنفرانس احزاب کمونیست دنیا در مسکو در پائیز ۱۹۶۰ که حدود ۸۱ حزب کمونیست دنیا خط مشی شوروی را مورد حمایت قرار دادند، چین کوشش نمود که بین احزاب کمونیست آمریکای لاتین با تقویت گروههای طرفدار چین، تفرقه و جدوستگی بیفکند. برای مثال کوشش چین در حزب کمونیست برزیل در جهت کسب هدف فوق الذکر صورت گرفت.

با پیروزی انقلاب کوبا، چین توجه بیشتری به آن نمود، زیرا انقلاب کوبا را شروع انقلابات سایر کشورهای آمریکای لاتین، بر علیه ایالات متحده می دانست. علاوه بر آن از نظر چین انقلاب کوبا نشان دهنده کاربرد جهانی سه اصل انقلاب ماوتسیسم میباشد.

در طی دوره اخیر چین کوشش بسیاری بعمل آورد که روابط اقتصادی خود با کوبا را گسترش دهد. برای مثال در سال ۱۹۶۴ چین و کوبا قراردادی امضاء کردند که قرار بود یک میلیون تن شکر کوبا در برابر برنج و لوبیای چین معاوضه و معامله شود.

مرحله سوم: ۱۹۶۹ - ۱۹۶۳ - در طی دوره اخیر اختلافات بین گروههای طرفدار چین و شوروی در آمریکای لاتین مشخص تر گردید. در کنفرانس احزاب کمونیست در آمریکای لاتین در سال ۱۹۶۴ در هارانا سیاست تفرقه اندازی چین

در احزاب کمونیست مورد حمله قرار گرفت و قطعنامه‌ای نیز تصویب شد که خواستار مبارزه با عوامل تشنج و اختلاف «یعنی چین و اقدامات آن» گردید. قطعنامه اخیر موجبات خشم چینیه‌ها را فراهم نمود و باعث شد که در ۱۹۶۵ چین از تحویل نیمی از برنج ولویا که قرار بود به کوبا صادر نماید، سر باز زند و از قبول ۸۰۰ هزار تن شکر کوبا خودداری کند. کوبا عیب و تصمیم چین را یک نوع «تجاوز اقتصادی» خواند و در حزب کمونیست چین نیز متقابلاً شعارهایی بر ضد کوبا ابراز گردید.

نخستین قدم موثر در مورد ایجاد احزاب طرفدار چین در آمریکای لاتین، در سال ۱۹۶۳ در برزیل صورت گرفت. در مارس ۱۹۶۳، گروهی که از حزب کمونیست برزیل اخراج شده بودند، به یکن مسافرت نموده و با مائوتسه تنگ ملاقات کردند. مسافرت اخیر موجب شد که در حزب کمونیست برزیل دو دستگی ایجاد گردیده و گروه کوچکی از آنها حزبی بنام حزب کمونیست برزیل طرفدار چین، تاسیس کردند. حزب جدید نشریه‌ای بنام آکلاس آپرایا (ندای طبقه کارگران و زحمت‌کشان) منتشر نمود، که مقالات این نشریه در سطح وسیعی در چین منتشر گردید.

همزمان با تشکیل حزب کمونیست طرفدار چین در برزیل، در سایر کشورهای آمریکای لاتین نیز چنین احزابی تاسیس گردید. در طی سالهای ۱۹۶۳ - ۱۹۶۶ احزاب ذیل تشکیل شدند:

- ۱- در آرژانتین حزب کمونیست پیشرو که از طریق ارگان رسمی خود بنام نوتران سار (ضد تجدید نظرطلبی) به ترویج عقاید مائو پرداخت.
- ۲- در بولیوی حزب کمونیست بولیوی شماره ۲ (سال ۱۹۶۵)
- ۳- در شیلی گروه «اسپارتاکوس»
- ۴- در کلمبیا و اکوادور «حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست»
- ۵- در گویان «حزب پیشرو کارگران مارکسیست - لنینیست»
- ۶- در پاراگوئه «حزب کمونیست لنینی پاراگوئه»
- ۷- در پرو «حزب کمونیست» (طرفدار چین)
- ۸- در مکزیک «تلفظ یکپارچگی مارکسیست لنینیستهای ضد تجدید نظرطلبی مکزیک»

علاوه بر احزاب فوق‌الذکر گروههای دیگری در ونزوئلا، اوروگوئه، گواتمالا و جمهوری دمیکن وجود آمد. لیکن تعداد افراد عضو گروههای طرفدار چین بسیار محدود بود و نسبت به شوروی در میان چپ‌گرایان آمریکای لاتین از محبوبیت کمتری برخوردار بودند. بخصوص بدنیال عملیات چه‌گوارا در بولیوی که چین وی را جادو جو خوانده و به تاکتیکهای وی شدیداً حمله نمود جریان فوق تشدید شد. چین از همفکران خود خواست که از او حمایت بعمل نیاورند. در طی سالهای ۶۹ - ۱۹۶۶ یعنی در دوره انقلاب فرهنگی بعثت توجه چین به

مسائل داخلی از میزان دل‌بستگی آن به امور و موضوعات خارج از مرزها کاسته شده و بطور کلی عملیات آن در آمریکای لاتین به حداقل رسید (۱).

مرحله چهارم: از سال ۱۹۷۱ به بعد - از سال ۱۹۷۱ بدنیال پذیرش چین در سازمان ملل و سفر نیکسون رئیس جمهور آمریکا به چین پاره‌ای تغییرات کلی در سیاست خارجی چین پدید آمد که بالطبع بر سیاست آن کشور در آمریکای لاتین، تأثیرات فراوان بخشید. پس از وقایع اخیر، چین سیاست خود را بنحوی ترسیم نمود، که نمایشگر سیمای چین در چشم ممالک در حال توسعه نه بصورت يك ابرقدرت، بلکه بشکل کشوری از جهان سوم باشد. از جمله نتایج نزدیکی چین و آمریکا عبارت از حمایت ضمنی آمریکا از نفوذ چین در آمریکای لاتین برای تعدیل نفوذ شوروی میباشد. گروهی از کشورهای آمریکای لاتین که از عکس‌العمل آمریکا در برابر نزدیکی آنها به چین نگران بودند، با بهبود روابط چین و آمریکا، از شدت نگرانی‌شان کاسته شد.

مسئله قابل توجه در سیاست خارجی چین عبارت از تغییر ناگهانی است که در برداشت چینیا از مبارزات مسلحانه ایجاد گردید. چین حمایت خود را از گروههای مبارز قطع کرد و بالعکس توجه خود را معطوف به ایجاد همکاری بین دول منطقه نمود. از جمله نتایج مهم دیگری که بر سیاست جدید چین مترتب است، از بین رفتن یا ضعیف شدن گروههای طرفدار چین در آمریکای لاتین میباشد. بطور کلی سیاست چین در آمریکای لاتین در جهت ایجاد و یا توسعه روابط بازرگانی و تجاری کشورهای منطقه و چین عمل میکند، بدین معنی که دل‌بستگی چین نسبت به انقلابات و مبارزات مسلحانه، متوجه ایجاد روابط تجاری

۱- احزاب مارکسیست و چپ‌گرا در آمریکای لاتین، در اثر اختلاف عقیده به احزاب مختلف تقسیم شده‌اند، مهمترین آنها بشرح ذیل میباشد:

الف - احزاب متضام به شوروی، ب - احزاب متضام به چین، پ - تروتسکیستها، ت - ناسیونالیستهای کمونیست، احزاب متضام به شوروی که مطابق برآورد ۱۹۷۰ بالغ بر ۲۴ حزب میشوند از خط‌مشی شوروی جانبداری نموده رهبران آنها برای چنددهه تغییر نیافته‌اند. احزاب متضام به چین اغلب دارای اعضای محدودی بوده و بیشتر در میان دانشجویان و جوانان فعالیت دارند و اکثراً متمرکز در اکوادور و پرو میباشد.

احزاب کمونیست زیرزمینی و غیرقانونی آمریکای لاتین و تعداد اعضای آنها، با توجه به اینکه در پاره‌ای از کشورها چند حزب کمونیست وجود دارند بشرح ذیل است: آرژانتین (۷۰ هزار نفر)، بولیوی (۲۲۰۰ نفر ۳ حزب)، برزیل (۷ هزار نفر ۲ حزب)، شیلی (۱۲۰ هزار نفر)، کوبا (یکمیلیون نفر)، جمهوری دمیکن (۱۲۰۰ نفر، ۶ حزب)، اکوادور (۱۲۰۰ نفر ۳ حزب)، السالوادور (۱۳۵ هزار نفر)، نیکاراگوئه (۱۰۰ هزار نفر)، پاناما (۵۰۰ هزار نفر)، پاراگوئه (۳۵۰ هزار نفر ۲ حزب)، پرو (۳۳۰ هزار نفر ۲ حزب)، اوروگوئه (۲۲ هزار نفر)، احزاب کمونیست قانونی آمریکای لاتین بشرح ذیل‌اند:

ونزوئلا (۸ هزار نفر، ۲ حزب)، مکزیک (۵ هزار نفر)، کوبا (۱۵ هزار نفر)، کلمبیا (۱۱ هزار نفر ۲ حزب).

میگردد (۱)

در فاصله سالهای ۱۹۷۱-۱۹۵۶، بااستثنای موافقت نامه یکصد میلیون دلاری که چین با کوبا امضاء کرد، باهیچ کشور دیگر آمریکای لاتین رابطه تجاری مهمی نداشت، لیکن بعد از ۱۹۷۱ کمکهای تجاری به آمریکای لاتین گسترش یافته به مرز ۱۵۰ میلیون دلار رسید (۲)

چین از منافع کشورهای آمریکای لاتین در مجامع بین المللی نیز حمایت نموده است. برای مثال میتوان به مسائل مربوط به کانال پاناما و ۲۰۰ مایل آبهای ساحلی که مورد ادعای کشورهای آمریکای لاتین است اشاره کرد. بطور کلی سیاست چین، درقبال کشورهای آمریکای لاتین، تابعی از چهارچوب سیاست خارجی چین، مبنی بر گسترش روابط اقتصادی با کشورهای منطقه و مبارزه با نفوذ اتحاد شوروی میباشد.

قسمت چهارم: مشخصات کلی سیاست چین در جهان سوم

مبانی اصلی و کلی سیاست خارجی چین، در قبال کشورهای دنیای سوم، تاکید بر موارد ذیل است:

۱- ایجاد يك نظام جديد اقتصادی بین المللی . چینبها كاملا بر این موضوع واقفند که مطلب اخیر یکی از مسائل بسیار مهم برای کشورهای در حال توسعه میباشد. چین کوشش دارد خود را جزء کشورهای در حال توسعه نشان دهد و در این مورد پافشاری زیادی مینماید.

بهموازات اعتقاد و روش فوق چین سازمانهایی را که از جانب جهان سوم برای بوجود آوردن نظام جدید اقتصادی و تقسیم عادلانه ثروت جهانی تشکیل شده اند، مورد حمایت قرار داده است. از جمله مهمترین نوع این سازمانها سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) است. چین از سازمان اخیر و سایر سازمانهایی که از جانب کشورهای در حال توسعه، ایجاد میشود حمایت میکند. جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل که منجر به افزایش قیمت نفت گردید، نشان داد، کشورهای تولیدکننده مواد خام که اهمیت جهانی دارند میتوانند از طریق همکاری درمقابل کشورهای مصرف کننده، قدرتی نشان داده و منافع خود را تامین نمایند. هنگامیکه کشورهای پرو، شیلی، زامبیا و زئیر يك گروه برای حفظ منافع کشورهای تولیدکننده مس تشکیل دادند چین از آنها پشتیبانی میکرد و حتی در یکی از جلسات آنها نیز شرکت جست. از نقطه نظر چین از جمله

۱- فیدل کاسترو، رئیس جمهوری کوبا، بدون اینکه چین را يك دوست یا دشمن بنامد، معتقد است که کشور اخیر متحد مناسبی برای آمریکا میباشد، وی فعالیتها و اقدامات چینی ها را «ارتجاعی» مینامد.

۲- با مقایسه کل کمکهای چین به تمام کشورهای در حال توسعه که قریب ۲٫۲ میلیارد دلار است، رقم کمک چین به آمریکای لاتین قابل ملاحظه نیست، لیکن بصورت گام نخستین و اولیه قابل توجه میباشد.

موفق ترین طرق و روشهایی که کشورهای جهان سوم تولید کننده مواد خام برای جبران دوران استعمار اقتصادی و سیاسی در اختیار دارند، ایجاد سازمانهایی مانند اوپک است.

۲- در سیاستهای مالی و تجاری چینیا معتقدند که سیستم تجاری جهان، بنحوی است که بضرر کشورهای جهان سوم عمل میکند و اظهار میدارند که کشورهای در حال رشد در فاصله ۱۹۷۲ - ۱۹۶۱ حدود ۹۸ میلیارد دلار به کشورهای توسعه یافته نفع رسانیده اند.

۳- چینیا از هدفهای کنفرانس سازمان ملل در مورد قانون دریاها حمایت مینمایند. منظور از این کنفرانس عبارت از تعیین حدود دریای ساحلی، تعیین حدود و شرایط گروههای اقتصادی استخراج مواد خام در دریاها و حقوق قانونی کشورها، حقوق کشتیرانی دریائی در تنگه های بین المللی میباشد. سه موضوع نخست رابطه مستقیم با منافع کشورهای در حال توسعه دارد و چین هم طبعاً از آن طرفداری میکند. چین مایل است که بحث پیرامون حقوق دریاها و استفاده از منافع اقتصادی آن گسترش یافته و عملیات کشورهای آمریکا و شوروی که با استفاده از تکنولوژی پیشرفته از منابع آن بنفع خود استفاده میکنند، محکوم شود. چین طرفدار یک مرجع قانونی برای بهره برداری از منابع کف دریاها بنفع تمام بشریت است و مخالف اعطاء اجازه نامه به شرکت های خصوصی بین المللی است.

۴- چینیا متمایل و علاقمند به ایجاد اصلاحاتی در منشور سازمان ملل می- باشند. و بیشتر توجه آنها معطوف به مقولات ذیل است:

الف- چین از فلسفه و تو در سازمان ملل انتقاد نموده معتقد است که و تو مقاصد اصلی سازمان ملل را نادیده میگیرد. مطلب اخیر تاحدی ناشی از سیاست کلی چین است، که از محسوب شدن در باشگاه ابر قدرتها اکراه دارد.

ب- چین معتقد است که برای تحقق فلسفه سازمان ملل بایستی بیشتر قدرت به مجمع عمومی واگذار شود.

۵- چین معتقد به گسترش فعالیت سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل میباشد و اعتقاد راسخ دارد که فعالیت های سازمانهای چند ملیتی باید محدود شود.

۶- چین معتقد است که توسعه اقتصادی را باید از توسعه کشاورزی آغاز کرد و کشورها باید متکی بر منابع و مقدرات خود باشند.